



ارسلان قطبی

رفیق ارسلان قطبی مبارز کوجولو

انقلاب و قیام در جامعه بستر تغییر و تحولات تعیین کننده زمینه ساز دگرگونی و زایش پدیده ها و مقولاتی است که در هنگامه دیگر غیر ممکن و محال است. طبقات، افشار و لایه های اجتماعی در این روند دستخوش تحولی عمیق شده و انسانها نیز همگام با سایر موارد در این راستا دچار تحول و دگرگونی قرار میگیرند.

فرو پاشی، زیر و رو شدن و تغییر مناسبات کهنه واز دور افتاده، برآیند مناسبات جدید و همگام با تغییر و تحولات در حال شکل گیری، انقلاب در فرهنگ ها و قیام در جامعه، رشد خصلت های فردی، پرورش و بروز استعداد ها و زمینه سازی برای بروز خصائل مثبت، برآمد و رشد چهره ها و شخصیت های قابل و مفید به حال انقلاب و مبارزه، رو آمدن فرزندان انقلاب، پرورش یافتگان قیام، از هر قشری و در سنین مختلف. نسل انقلابی و برای انقلاب. در سنین پائین هم، کودکان و نوجوانان، بچه های روزهای مبارزه و درگیری و کارآمد برای سالهای بعد. سالهای انقلاب.

++ = ++

انسانها باید آوری گذشته افرادی که از کودکی آنها را شناخته اند، تصویرهای دور و مربوط به دوران کودکی آنها را از ذهنشان کم کم از یاد برده و آخرین مراحل زندگی و تصور نزدیکترین روزهای به زمان حال نزدیک را از آنها در خاطر خود داشته و مجسم میکنند. اما برای من و شاید کسان دیگری هم در مورد ارسلان قطبی چنین نیست. یاد و خاطره من از او هنوز هم همان روزهای سال های بعد از قیام و دوران بعد از یورش رژیم در مرداد ماه 1358 است، یعنی دوران کودکی ارسلان.

دورانی که با ارسلان کوجولو مدتی همکاری مبارزاتی داشتم. روزهای اوایل تسلط ارتجاع بعد از حمله وحشیانه اش به کردستان بود. سال 1358- سال یورش رژیم به دستاوردهای مبارزاتی مردم. و روزهای ناامنی و ترس، ناامنی از شناسایی شدن از طرف مزدوران و لایحه های جیره خوار رژیم که مبارزین را میشناختند.

ترس از دستگیری، دستگیری و بعد اعدام، و خبرها هم آن روزها، خبر دستگیری بود و اعدام، و روزها، روزهای اعدام بود. اعدام های دسته جمعی و کشتار کمونیست ها، بدست جلادان حکومت سیاه اسلامی. روزهای سخت و تنگناهای پیش آمده بر سر راه مبارزین و کمونیست ها. روزهای وحشت و مرگ، و سکوت. سکوت مقطعی جامعه در برابر دشمن. در زیر سلطه و سیطره ارتجاع.

ارسلان در آن اوضاع و احوال شب و روزش با فعالیت میگذشت و تلاش. نقطه اتکای بیشتر سازمانهای چپ فعال در آن روزها در پخش نشریات و اعلامیه هاییشان در بخشی از شهر سنندج هم بود. و تلاش میکرد. تلاش انسانی کوچک. در جهت شکست سیاست های وحشیانه دشمن و برای رسیدن به هدف. هدفی بزرگ که آموخته بود. یعنی آزادی، آزادی که از یاران و رفقای بزرگش آموخته بود.

کوجولو بود و پر جنب و جوش، مهربان بود و خوش برخورد، لبخندی شیرین همیشه بر لب داشت و چهره دوست داشتنی اش خندان بود، این چهره خندان، تصویری ماندگار و همیشگی بود و هست از ارسلان در یادها، در ذهن و یاد انسان های مبارز شهر سنندج در آن سالهای دور و در خاطره ها، تصویر یک مبارز کوجولو.

سال 63 که باز او را دیدم، بزرگ شده و قد کشیده بود. دیگر ارسلان، آن کوجولو سالهای قبل نبود. اما هنوز چهره اش همان چهره بود و لبخند و خنده مهربانانه دوران کودکی را به لب داشت. متأسفانه دیری نگذشت در همان سال (1363) در جریان یکی از درگیری های کومه له و حزب دمکرات در منطقه اورامان جان باخت.

در کارنامه حزب ارتجاعی دمکرات کردستان در کنار سیاست التماس و تمنای همیشگی از رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی، ضدیت با اهداف انسانی و برابری طلبانه و کشتن و ریختن خون ده ها مبارز کمونیست و جوان نیز آمده و خواهد آمد.